

جادوی مجاور*

دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی

کلید واژه‌ها:

قبل از آنکه به موضوع اصلی این گفتار توجه کنید به همین عنوان مقاله اندکی بیاندیشید، مجرد از هرگونه توضیحی. اگر گفته بودم «افسون مجاورت» یا «جاودایِ همنشینی» یا «افسونِ همنشینی» بنابر گفته بسیاری از اهل ادب و حتق علمای اصول و جمعی از ارباب منطق، هر کدام ازین ترکیبات، می‌توانست بدل از دیگری بیاید و همان معنی را که ترکیب نخستین در ذهن ایجاد کرده بود، ایجاد کند. اما اندکی تأمل درین نمونه‌ها و مقایسه آنها با «جاودایِ مجاورت» این اندیشه را به ذهن می‌آورد که در «جاودایِ مجاورت»، نوعی تأثیر یا سایه‌روشن معنایی وجود دارد که در «جاودایِ همنشینی» نیست و اگر دو ترکیب «افسون مجاورت» و «جاودایِ همنشینی» را در مرحله دوم با «افسونِ همنشینی» مقایسه کنیم، چنان می‌نماید که «افسونِ همنشینی» در القاء مفهوم از آن دو ترکیب دیگر مؤثرتر است. اگر کسی درین مرحله از گفتار منکر این تمایزهاست، باید قدری شکیبایی نشان دهد تا به مباحث بعدی این گفتار برسیم و به شواهد و نمونه‌های

*. بخارا، شماره ۲، مهر و آبان ۱۳۷۷، صص ۱۶-۲۶.

اصلی، اما یقین دارم که بسیاری از خوانندگان از هم اکنون می‌توانند با من هم‌عقیده باشند که «جادوی مجاورت» بار معنایی بیشتری را با خود دارد و در مقام مقایسه، «افسونِ همنشینی» بعد از او قرار دارد.

عَلتِ این تأثیر، همان جادویِ مجورت است یا افسونِ همنشینی. افسونِ همنشینی [ج] در جادویِ مجاورت و همنشینی [ن] در «افسونِ همنشینی». موسیقیِ نهفته در «جادویِ مجاورت» و «افسونِ همنشینی» شنونده را از خود بی خود می‌کند تا پیامی را که این دو بافت، در خود نهفته دارند، بهتر جذب کند. در صورتی که در آن ترکیبِ دیگر، یعنی «جادویِ همنشینی» و «افسونِ مجاورت» هم، هسته مرکزی دلالت مشترک است.

اما چرا «جادویِ مجاورت» با داشتنِ دو عاملِ صوتیِ مشترک یعنی دو [ج] نیرومندتر از «افسونِ همنشینی» با سه عاملِ صوتیِ مشترک یعنی سه [ن] عمل می‌کند؟ فعلاً به طور اجمال باید عرض کنم که این امر به طبیعتِ آواییِ زبانِ فارسی باز می‌گردد که در نظامِ ساختاری کلماتِ رایج آن - آنها که در گفتار و نوشتار، بیشترین بسامدِ کاربردِ را دارند - [ج] کمتر حضور دارد تا [ن]. یعنی اگر به طور تصادفی چند دقیقه از یک گفتگوی تلفنی را تجزیه کنیم یا پاره‌ای از یک نوشته را، می‌بینیم که در آنها، کلماتی که دارای [ن] هستند به مراحل بیشتر از کلماتی هستند که دارای [ج] اند. پس در زبان فارسی [ج] بسامدِ کمتری از [ن] دارد و همین سبب می‌شود که وقتی در یک بافت یا ترکیب، این حرف، دو بار سر و کلاه پیدا شود، نوعی تجلی و ظهورِ آشکارتری را از خود نشان بدهد.

با این اشاره کوتاه، به این نتیجه می‌توان رسید که «جادویِ مجاورت» یکی از مهم‌ترین عواملِ تعیین‌کننده در تأثیراتِ زبانی و شیوه‌های بلاغی است، همان

چیزی که بعضی از انواع آن را در بلاغت هایملل مختلف جهان چندین هزار سال است که ادیبان و ارباب بلاغت با عنوان «جناس»، یا معادل‌های آن، در زبانهای فرنگی شناخته‌اند و در باب آن بحث کرده‌اند و به رده‌بندی انواع آن پرداخته‌اند.

تا اینجای بحث، امری است که کمتر کسی در درستی آن تردید می‌کند و اگر تردیدی باشد، نتیجه عدم تأمل یا کمی تجربه افراد است که با گذشت زمان و اندیشه در مصادیق و نمونه‌های آن، خود به خود اصلاح می‌شود و چنین کسانی هم، بعد از مدتی، به همین نتیجه خواهند رسید که «جادوی مجاورت» امری است تعیین‌کننده.

تأثیر هنری جادوی مجاورت، در شاهکارهای ادبی جهان و در کتب مقدس عالم، و در صدر همه آنها قرآن کریم، امری است که هیچ کس از آشنایان در آن تردیدی ندارد. در اینجا بحث بر سر امری دیگر است که شاید تاکنون به آن توجه نشده باشد. قصد من در این گفتار فقط طرح این مسأله است ولی اثبات آن و تحلیل نتایج اجتماعی و تاریخی آن، کار سالها تحقیق توسط گروه‌های مختلف پژوهندگان خواهد بود.

عقیده نویسنده این کلمات این است که در سرنوشت اجتماعی و تاریخی ما ایرانیان، مانند بسیاری از اقوام و ملت‌های دیگر، این جادوی مجاورت تأثیری شگفت و تعیین‌کننده داشته است؛ جادوی مجاورت در همه زبانها بوده و هست و خواهد بود و چنان نیست که فقط ما پارسی‌زبانانیم که بخشی از مقدرات تاریخی و فرهنگی ما را جادوی مجاورت شکل داده است، بی‌گمان دیگر اقوام جهان نیز در تأثیرات غیرمستقیم این جادوی مجاورت زیسته‌اند و خواهند زیست. در میان

زبانهای اندکی که من با آنها مختصر آشنایی بی دارم، می‌توانم بگویم جادوی مجاورت در فارسی و عربی، بیشتر از زبان انگلیسی سرنوشت‌ساز بوده است و اگر بخواهم به تأثیرات عمیق اجتماعی جادوی مجاورت در فارسی و عربی پردازم ناگزیرم که بگویم جادوی مجاورت در عربی، از فارسی نیز نیرومندتر است و ما ایرانیان، بسیاری از ویژگی‌های فکری و فرهنگی تاریخ خود را - به خوب و بدش، درین لحظه کاری ندارم - از همین جادوی مجاورت در زبان عربی داریم که یک «سجع» یا یک «جناس» گوینده‌ای را به گفتن سخنی، خواه سنجیده و خواه نسنجیده، واداشته و او تحت تأثیر جادوی مجاورت آن گفته را بر زبان رانده و اندک اندک تبدیل به مثلی یا حکمتی شده است و جادوی مجاورت چندان نیرومند بوده است که نسل اندر نسل، آن مثل یا حکمت را پذیرفته‌اند و به عنوان یکی از حقایق عالم تلقی کرده‌اند و بر اساس آن منظومه فکری و فرهنگی خود را در طول تاریخ شکل داده‌اند، وقتی به مجموعه تأثیرات این جادوی مجاورت می‌اندیشیم متوجه می‌شویم که اینها چه نقش بزرگی در شکل دادن نظام فکری و فرهنگی ما داشته‌اند و این چیزهایی که ما منظومه تفکر اجتماعی خود را بر اساس مجموعه آنها، شکل داده‌ایم، بخش عظیمی از آن، برخاسته از جادوی مجاورت است.

انسان، در طول تاریخ در «زندان سرای زبان» زیسته است و همان‌گونه که به لحاظ قوای جسمانی بدون خوردن و نوشیدن حیات آدمی قابل تصور نیست، بدون زبان نیز حضور تاریخی انسان امکان‌پذیر نیست. زبان، بعد وجودی تاریخ حیات بشر است و هر قومی در درون زبان خویش زیست می‌کند و از پنجره کلمات و ساختارهای صوتی و نحوی آن به جهان می‌نگرد و جهان اندیشگی

خود را می‌سازد. این نکته که ما، در زندان‌سرای زبان زندگی می‌کنیم جزء بدیهیات اولیه است، آنچه در زمینه این نکته می‌خواهم در اینجا بیافزایم این است که «جادوی مجاورت» در «زندان‌سرای زبان» فارسی، گویا نسبت به بسیاری زبانهای دیگر، نقش مؤثرتری دارد یا می‌توانیم بگوییم زبان فارسی نیز مانند عربی یکی از زبانهایی است که جادوی مجاورت در آن، سهم عظیمی در شکل دادن اندیشه و مسیر تاریخی اجتماعی ما داشته است چندان که بعضی از خاورشناسان را به سخنان نابخردانه‌ای گستاخ کرده است.^(۱)

یک حکایت مشهور در کتابهای تاریخی همه جا نقل شده است که می‌گویند صاحب‌بن عبّاد، این وزیر ایرانی عرب‌دوست، چندان اسیر جادوی مجاورت بود که به نتایج گفتار خویش کمتر می‌اندیشید، از جمله روزی نامه‌ای به یکی از قضات خویش در شهر قم، نوشت که «أَيُّهَا الْقَاضِي بَقْمِ قَدْ عَزَلْنَاكَ فَقُّمِ (۳)» و آن قاضی بیچاره وقتی حکم عزل خود را مشاهده کرد، گفت: «من هیچ گناهی ندارم، سرنوشت مرا سَجَعِ قُمِ» (= نام شهر) و «فَقُّمِ» (= پس برخیز) تعیین کرده است!» و حق با آن قاضی بوده است. اگر اصل داستان هم جعلی باشد، باز مانع از آن نیست که بپذیریم این داستان جعلی، نماینده حقیقتی بزرگ در تاریخ فکری ماست: چه مایه گفته‌ها که بر زبان بزرگان ما، در جذب این جادوی مجاورت، جاری شده است که خود هرگز درباره آن نیانیشیده‌اند، و بعد از آن که آن فرمایش بر لب آن بزرگ جاری شده است، در پرتو جادوی مجاورت مانند سنگی که در اقیانوسی پرتاب شود، امواج آن هر لحظه و هر لحظه، گسترده و گسترده‌تر شده است و مایه شکل‌گیری یک اندیشه در محیط جامعه شده است و چه بسا که دیگری در جذب این جادوی مجاورت به تفسیر و

تأیید آن فرمایش کذایی پرداخته است و آن موج برخاسته از پرتاب آن سنگ را به امواج دیگری، بسی پهناورتر، بدل کرده است. گرچه امری مخاطرها آمیز است اما می‌گویم و می‌آیمش از عهده برون که بخش عظیمی از تصوف ابن‌عربی و اتباع او، حاصل جادوی مجاورت در زبان عربی است. این را در کتاب «زبان شعر در نثر صوفیه» به تفصیل نشان داده‌ام.

یکی از شیفتگان این جادوی مجاورت در قرن اخیر، در فرهنگ ما، شیخ‌الرئیس ابوالحسن میرزای قاجار (متوفی ۱۲۹۷ شمسی) بوده است. مردی ادیب و شاعر و سخنور که هم در شعرش و هم در نثرش آثار این شیفتگی به جادوی مجاورت را در نخستین نگاه می‌توان دید. این شیخ‌الرئیس قاجار در خطابه و سخنوری بر روی منبر نیز غالباً مسحور این جادوی مجاورت می‌شده است و گاه سخنانی بر زبان می‌رانده است که مایه بی‌آبرو شدن خود یا اعضای خانواده‌اش می‌شده است. او کاری به این نداشته که پیام نهفته در این جادوی مجاورت چیست، او فقط به ارضای این میل شدید خویش در کاربرد جادوی مجاورت می‌اندیشیده است، از جمله چیزهایی که در این زمینه از شادروان استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، شنیدم یکی این بود که استاد فروزانفر می‌گفت:

«شیخ‌الرئیس میرزای قاجار در مشهد، در مسجد گوهرشاد، بر منبر بود و در طنطنه الفاظ و بازی با کلمات مسحور و می‌گفت: «پدر در فکرِ الْكُلِّ فِي الْكُلِّ و پسر در فکرِ الْكُلِّ وَفُكُلِّ» و با این بهره‌مندی از جادوی مجاورت کلمات، آبروی پسر خودش را می‌برد و او را به سرِ منبر به شرابخواری تشهیر می‌کرد و هم از استاد فروزانفر شنیدم که می‌گفت در زمانی که شیخ‌الرئیس میرزای قاجار در مشهد بر منبر مشغول سخنرانی بود یا در حال تدریس، مردی گدا و بیچاره از سرِ درماندگی و درد به او پناه آورد و چنین عرضه داشت که ای شاهزاده!

کمکی به من کُن که از گرسنگی، خودم و خانواده‌ام، در آستانه مرگیم و این نیازمندیِ خود را به گونه‌ای عرضه داشت که دل همه حاضران بر آن مردِ بینوا، سوخت و بعضی به حال‌گریه در آمدند، و حضرت شاهزاده از همان بالای منبر به آن مردِ گرسنه گدا، فرمود: «این طور که نمی‌شود، راه‌کی برو، آه‌کی بکش، قَدَم‌کی برو، دَرَم‌کی بگیر!»

این شاهزاده ادیب و سخنور، کاری به این نداشت که آن مردِ بینوا از گرسنگی دارد می‌میرد، فقط به این می‌اندیشید که چگونه حسّ شیفتگیِ خود را نسبت به جادوی مجاورت، ارضا کند.

این دو سه حکایتِ ساده، حتی اگر تمامیِ آنها مجعول باشد، از حقیقتی هراس‌آور در تاریخ فرهنگی ما خبر می‌دهد و آن نقشِ بی‌چون و چرای «جادوی مجاورت» است در شکل‌گیری بسیاری از حکمت‌ها و مثل‌ها و «فرمایشات بزرگان» که اگر نظام آوایی زبان فارسی یا عربی، به گونه‌ای دیگر بود و جادوی مجاورت، در شکل‌های دیگری خود را می‌توانست نشان دهد، بی‌گمان، آن حکمت‌ها و مثل‌ها و فرمایشات بزرگان، می‌توانست معنایی عکس معنای کنونی داشته باشد و چه بسیار از معیارهای ارزشیِ ما، به نوعی دیگر ظهور می‌کرد و بر عکس معیارهای ارزشیِ امروزِ ما می‌شد.

تردید می‌دارم که اگر واج‌آراییِ کلمات زبان فارسی، و یا عربی، به گونه‌ای بود، جز آن که اکنون هست، و در نتیجه آن نظام آوایی، جادوی مجاورت، تظاهراتِ دیگری می‌داشت بخشی از اندیشه‌های ما، امروز، به گونه‌ای دیگر خود را نشان می‌داد و چه بسیار چیزها که امروز برای ما محترم و قدسی است، در آن صورت چنین نبود و چه بسا که خیلی از چیزها که در نظرِ ما امروز حرمتی

ندارد، در نتیجه آن نوع دیگر از اشکالِ جادوی مجاورت، تبدیل به امورِ محترم و قدسی می‌شد.

نگاهی به ساختارِ صوتیِ امثال و حکمت‌ها و فرمایشات بزرگان، و تحلیل نظامِ صوتیِ آنها و نقشِ جادوی مجاورت در بسیاری ازین گونه سخنان می‌تواند، خاستگاهِ بسیاری از عقاید خُرافی یا غیر خُرافی تاریخ اجتماعی و فرهنگی ما را روشن کند. این کاری است که در آیند، بی‌گمان، انجام خواهد شد. از رسیدگی به مسأله «بادنجان بم» تا «خرس خوانسار».

جادوی مجاورت، تظاهراتِ پنهان و آشکاری دارد که هر چه بیشتر درباره آنها بیاندیشیم، بیشتر به آثارِ طبیعیِ آن پی می‌بریم. جادوی مجاورت، گاه «عددی» را ایجاب کرده است، در نتیجه چیزی که فقط دو تا بیشتر نبوده است سوم و چهارم و پنجمی هم برای آن بر ساخته‌اند و آن برساخته‌های موهوم در پرتوِ جادوی مجاورت، عینیت و تحققِ خارجی یافته است و اندک اندک جزء عقاید اجتماعی و از اجزای سازنده فرهنگ ما شده است. جادوی مجاورت، گاه چنان عمل کرده است که ما را وادار به پذیرفتن «اجتماع نقیضین» یا «ارتفاع ضدین» کرده است و ما برای توجیه این تناقض‌ها و تضادها، در طول تاریخ ناچار به انواع تلاش‌ها شده‌ایم و بسیاری از چیزهایی را که خرد آدمی نمی‌تواند بپذیرد، جزء عقاید اجتماعی خویش ساخته‌ایم و در عمل آن تناقض‌ها و تضادها را پذیرفته‌ایم.

میل به جهان‌بینیِ شهودی و گریز از جهان‌بینیِ عقلانی در تاریخ فرهنگ ما، علل و عواملِ بسیاری دارد: از نظام‌های خودکامه حاکمیت که پایه‌های قدرتِ خود را در زمینِ این گونه جهان‌بینی‌ها بیشتر و بهتر می‌توانند استوار کنند، تا

آنچه جبرِ جغرافیایی خوانده می‌شود، اینها همه به جای خود قابلِ قبول است اما در کنار این عوامل، و شاید هم در صدر این عوامل، باید از مسأله جادوی مجاورت، غافل نبود و اندک اندک برای رهایی ازین بُن‌بست تاریخی، این عاملِ پیچیده و در عین حال آشکارا را، موردِ نقد و بررسی قرار داد.

با چراغ تجربه و دوری از تعصب و با نگاهی به عواملِ جهانیِ پیشرفتِ اندیشه فلسفی و سیاسی در طول تاریخ بشر، می‌توان در تمام قلمروهای حضورِ جادوی مجاورت، به پژوهش پرداخت و از امثال و حکم و فرمایشات بزرگان، آغاز کرد و کار را ادامه داد تا به پایه‌های خرد فلسفی و خرد سیاسی ما رسید.

از آن‌جا که فرهنگ ایرانی، فرهنگی ست دیرینه سال، و زبان فارسی دری علاوه بر تأثیرپذیری از زبان عربی ادامه دیگر زبانهای ارانی است، می‌توان چنین تصور کرد که بسیاری از اندیشه‌های امروزی ما و بسیاری از عقاید اجتماعی و خرافی ما محصول جادوی مجاورت در زبانی جز زبان فارسی باشد. اگر حکمتی یا مثلی از عصر ساسانی سازنده فلان اعتقاد خرافی و ضد عقلانی ماست، ممکن است، امروز رابطه آن را با جادوی مجاورت در زبان فارسی دری نتوانیم نشان دهیم ولی تردیدی نیست که بسیاری از عقاید دینی دوران ما قبل از اسلامی ما، می‌تواند برخاسته از جادوی مجاورت در زبان پهلوی و لهجه‌های مختلف آن و دیگر شاخه‌های زبانهای ایرانی از قبیل خوارزمی و سُغدی و... باشد که این زبانها در شکل‌گیری عقاید زردشتی و مانوی و زُروانی ما تأثیر داشته و جادوی مجاورت در یکی از آن زبانها ممکن است مایه پیدایش اندیشه‌ای شده باشد که امروز میان آن اندیشه و جادوی مجاورت در زبان فارسی، رابطه‌ای آشکار نتوانیم به دست آوریم.

می‌گویند: «النُّفُوسُ كَالنُّصُوصِ»، آثار سوء این جادوی مجاورت را، اگر اسناد تاریخی ملت ما به حد کمال باقی بود، در همین یک مورد، می‌توانستیم به صورت یک کتاب، تدوین کنیم: چه مقدار تردیدها و ترس‌ها، در تاریخ ما، محصول عقیده به النفوس کالنصوص است و این یک اندیشه خرافی‌ست که ایرانی مستعربی که منخرج [ص] و [س] برای او تمایزی نداشته این سجع را به جاذبه جادوی مجاورت بر زبان رانده و قالبی برای اندیشه اجتماعی ما ساخته است و خدا می‌داند چه مقدار از عقب‌ماندگی‌های تاریخی ما و شکست‌های اجتماعی ما و درماندگی قهرمانان ملی ما در بسیاری از لحظه‌ها، حاصل همین النفوس کالنصوص است؛ پادشاهی، امیری، پهلوانی می‌خواسته است به جنگ دشمن برود یکی از حاضران کلمه‌ای تردیدآمیز بر زبان می‌رانده است و آن قهرمان یا یکی از حاضران به تأثیر روانی النفوس کالنصوص، بذر حالت دودولی و شک و ترس و وراس را می‌کاشته است و در نتیجه آن قهرمان، از تصمیم خویش برمی‌گشته است. همین الان هم در فارسی عصر ما می‌گویند: «نُفُوسِ می‌زند» یا «نُفُوسِ زن». (۲) - یعنی حرفی مگو که مایه دودلی و تردید شود.

جادوی مجاورت، هموائی «نفوس» و «نصوص»، شنونده را بی‌اختیار تسخیر می‌کند و پیام نهفته در این عبارت را به او تلقین می‌کند و آن بیچاره، خرد خویش را به جاذبه این تأثیر از دست می‌دهد و هرگز نمی‌اندیشد که این «نُفُوس» و آن «نُصُوص» کدام است؟ گیرم نفوس همچون نصوص شد (که هرگز نیست، و این جادوی مجاورت است که این عینیت موهوم را تحقق می‌بخشد) آخر نباید پرسید که کدام نصوص و اعتبار آن نصوص چه قدر است؟ این یک نمونه از تأثیرات سوء جادوی مجاورت بود و جای آن دارد که

محققانی در آینده مجموعه تظاهرات این امر را در تاریخ اجتماعی و فکری ما بررسی کنند و عملاً به نوعی جامعه‌شناسی زبان پردازند.

از ویژگی‌های جادوی مجاورت این است که سخن را، هر قدر بی معنی و خردستیزانه باشد، حرمتی، و اُبّهتی می‌دهد که شنونده بی‌اختیار تسلیم آن می‌شود. عیب می‌جمله، بگفتی، هنرش نیز بگو. هنگام آن رسیده که جادوی مجاورت را از چشم‌انداز دیگری هم مورد مطالعه قرار دهیم و آن جانب خلاق و هنری آن است. در بحث پیشین، اشارتی کوتاه به نقش ویژه جادوی مجاورت و تأثیر بلاغی آن کردیم و اینک می‌پردازیم به چشم‌انداز هنری آن که چگونه عناصری دور از هم را، در طیف مغناطیسی خاص خود گرد می‌آورد و آن‌ها را عینیت یا اتحاد می‌بخشد و ما در پرتو جادوی مجاورت، از رهگذر تشابه‌صوری آن عناصر یا وحدت صوتی آنها، نسبت به جنبه معنوی آنها - که چه قدر از یکدیگر دورند - غافل می‌شویم و آنها را چنانکه در صوتی در معنی هم نزدیک به هم احساس می‌کنیم.

تقریباً می‌توان گفت که بخش عظیمی از انتخاب پارادایم‌های زبان شعر بر محور جادوی مجاورت است، و تمام شاعران بزرگ از رودکی تا بهار و شهریار و نیما تا اخوان ثالث، آگاه و نه آگاه، بخشی از خلاقیت هنری خویش را در حوزه جادوی مجاورت، نشان داده‌اند و کمتر شاعری است که شعرهای خوبی از او بر جای مانده باشد و بهره‌ای از این چشم‌انداز جادوی مجاورت نبرده باشد. حتی می‌توان تکامل هنر شاعری بعضی از گویندگان را، در طول عمرشان، با درجه آشنایی‌شان با جادوی مجاورت بررسی کرد. مقایسه چاپ‌های مختلف اشعار استاد شهریار یکی از نمونه‌های خوب این نکته است که چه‌گونه

اصلاحات بعدی شاعر در کارهایش بر محور جادوی مجاورت حرکت کرده است.

درست است که قافیه‌ها، قافیه‌های میانین، تسجیع‌ها، جناس‌ها ابزارهایی هنر نهایی شاعران بوده‌اند و هستند و این گونه شگردها جلوه‌های جادوی مجاورت‌اند، اما درین چشم‌انداز ما به آنها کاری نداریم بلکه می‌کوشیم، یکی از نقش‌های نه چندان آشکار جادوی مجاورت را، که در خلق زیبایی‌ها و ایجاد ساخت و صورت‌های شعری اهمیت بسیار دارد، مورد بررسی قرار دهیم به این ابیات از مثنوی شریف توجه کنید:

صبح شد، ای صبح را پشت و پناه
 عذرِ مخدوی حُسامُ‌الدین بخواه
 عذرِ خواهِ عقلِ کُلِّ و جانِ تویی
 جانِ جان و تابِ مرجانِ تویی
 تافت نور صبح و ما از نورِ تو
 در صبحی از می‌منصورِ تو

در طیف مغناطیسی وزن و قافیه‌ها، هرگونه تضاد یا تعرض یا ناهمگونی مفهومی که میان کلمات باشد، خود به خود کمرنگ می‌شود و شاعران بزرگ، کاری می‌کنند که اصلاً دیده نشود. در همین ابیات، به مقوله «جانِ جان و تابشِ مرجان» قدری بیاندیشید. برای آنکه بتوانم بهتر سخن خویش را عرضه کنم از ناچاری این کلمات را به معادل‌های معنایی آنها، یا به فرض پذیرفتن نظریه تراذف در زبان - به مترادف‌های آنها برمی‌گردانم و به جای «جانِ جان» «روحِ روح» را می‌گذارم و مصراع را بدین‌گونه می‌نویسم:

روح روح و تابشِ مرجان تویی

در اینجاست که خواننده متوجه می‌شود که این دو مقوله فرسخ‌ها از هم دورند؛ «روح روح» چه نسبتی با «تابشِ مرجان» دارد؟ یا بر عکس «جانِ جان» را حفظ می‌کنیم و به جای «تابشِ مرجان» «تابشِ لؤلؤ» را می‌گذاریم:

جانِ جان و تابشِ لؤلؤ تویی

باز خواننده می‌پرسد که آخر چه نسبتی است میان «جانِ جان» و «تابشِ لؤلؤ» ولی وقتی جادوی مجاورت در هنر مولانا مصراع را به این شکل عرضه می‌دارد:

جانِ جان و تابشِ مرجان تویی

تأثیر نیرومند این جادوی مجاورت خواننده و شنونده را چنان بی‌خویش می‌کند که احساس می‌کند «جانِ جان» همان «تابشِ مرجان» است و «تابشِ مرجان» همان «جانِ جان» به ویژه وقتی که در بافتِ کلی بیت با نقضشِ موسیقایی قافیه این جادوی مجاورت تقویت می‌شود و می‌خوانیم:

عذرْ خواهِ عقلِ کُلّ و جانِ تویی

جانِ جان و تابشِ مرجان تویی

بخش عظیمی از هنر جلال‌الدین مولوی، هم در مثنوی شریف، و هم در دیوان کبیر، از همین جادوی مجاورت سرچشمه می‌گیرد. او بسیاری از مفاهیم دور از هم را، در پرتو جادوی مجاورت، چنان نزدیک به هم می‌کند که خواننده نه تنها آنها را غیرمتناسب احساس نمی‌کند، بلکه در ذهن او، آن مفاهیم، تا مرز

عینیت به هم نزدیک می‌شوند:

روز تویی، روزه تویی، حاصل این در یوزه تویی
 آب تویی، کوزه تویی، آب ده این بار مرا

اگر این کلمات را به معادل‌های آنها بازگردانیم، طبعاً از قلمرو جادوی مجاورت بیرون خواهیم آمد و در آن‌جاست که دوری این مفاهیم را نسبت به یکدیگر احساس می‌کنیم ولی تا در پرتو جادوی مجاورت قرار دارند، نه تنها آنها را احساس نمی‌کنیم بلکه همه آنها را یک چیز می‌بینیم.

اگر از نبوغ ذاتی و خلاقیت شگفت‌آور مولانا بگذریم و بخواهیم سرچشمه‌های هنر او را در تاریخ شعر فارسی جستجو کنیم، باید بپذیریم که در توجه به جادوی مجاورت، مولانا، مثل بسیاری از جوانب، متأثر از حکیم سنائی غزنوی است، در اینجا عطار نقش چندانی ندارد. مولانا مستقیماً به سنائی و کارهای او، هم در حدیقه و هم در غزلیات، نظر دارد. به این ابیات از غزلیات سنائی توجه کنید:

رَحَل بگذار ای سنایی! رَطَل مالا مال کن
 این زبان را چون زبان لاله یکدم لال کن
 یک زمان، از رنگ و بوی باده روح‌القدس را
 در ریاض قُس عنبر مغز و مرجان بال کن
 شاهد شیرین نخواهد زاهدان تلخ را
 شاهدی چون شهد خواهی رَطَل مالا مال کن

نه تنها در حوزه شعر و نثرهای هنری، به ویژه شطحیات صوفیه، جادوی مجاورت را تأثیری آشکار است که در امثال و حکم و فرمایشات بزرگان نیز، چنانکه گفتیم، نقش جادوی مجاورت نقشی است آشکار. یکی دیگر از تجلیات شگفت‌آور جادوی مجاورت، بیرون از مجموعه آنها که یاد کردیم، در قلمرو مفردات زبان است و نوعی «عطف ناهمگون‌ها» که حجم قابل ملاحظه‌ای از تعبیر زبان فارسی را تشکیل می‌دهد و بخشی از آن در حوزه اتباع قرار می‌گیرد: فیل و فنجان، تنگ و تُرش که هیچ مقوله‌ای از مقولات منطقی، جز مقوله «وجود»، آنها را در زیر پوشش خود قرار نمی‌دهد، با این همه وقتی این کلمات را می‌شنویم مثل این است که دو چیز بسیار نزدیک به هم و حتی شیء واحدی را شنیده‌ایم. جادوی مجاورت فیل و فنجان را یکی می‌کند و تُرش را، که دو مقوله منطقی جدا از هم‌اند، به یک مفهوم واحد بدل می‌کند.

در باب «عطف ناهمگون‌ها» یا «عطف‌های ناهمگون»، من جای دیگر، بحثی کرده‌ام، که در اینجا مجالی برای تکرار آن نیست.

یادداشت‌ها:

۱. آرتور جفری، واژه‌های دخیل در قرآن مجید، ۳۰۲ ذیل طالوت.
۲. یادداشت‌های قزوینی ۷/۲۲۳ و ثمارالقلوب ثعالبی، ۶۶۵ دیده شود و نیز امثال و حکم، ۲۷۹.